

جابر بن حیان

مسأله‌ای است که اخیراً کشف شده و آن این است: مردی است در تاریخ اسلام به نام «جابر بن حیان» که احیاناً به او «جابر بن حیان صوفی» می‌گویند، او هم یکی از عجایب است. ابن‌الندیم در الفهرست^(۱۸) جابر بن حیان را یاد کرده و در حدود صدوپنجاه کتاب به او نسبت می‌دهد که بیشترین کتابها در علوم عقلی است، و به قول آنروز در کیمیاست (در شیمی است) در صنعت است، در خواص طبایع اشیاء است، و امروز او را پدر شیمی دنیا می‌نامند. ظاهراً ابن‌الندیم می‌گوید او از شاگردان امام جعفر صادق است.

ابن خلکان^(۱۹) نیز که او هم سنی است از جابر بن حیان نام می‌برد و می‌گوید: کیمیاوی و شیمیدان و شاگرد امام صادق بود. و دیگران نیز همین‌طور نقل کرده‌اند. و این علوم قبل از جابر بن حیان هیچ سابقه‌ای در دنیای اسلام نداشته، یکدفعه مردی به نام «جابر بن حیان» شاگرد امام صادق پیدا می‌شود و این همه رساله در این موضوعات مختلف می‌نویسد که بسیاری از آنها امروز ارزش علمی دارد. راجع به جابر بن حیان خیلی بحث کرده‌اند، مستشرقین معاصر خیلی بحث کرده‌اند، همین تقی‌زاده، نیز خیلی بحث کرده است. البته هنوز خیلی مجهولات راجع به جابر بن حیان هست که کشف نشده است. حال آنچه که عجیب است این است که در کتب خود شیعه اسمی از این آدم نیامده، یعنی در کتب رجال شیعه (ابن‌الندیم شاید شیعه باشد)، در کتب فقها و محدثین شیعه اسمی از این آدم نیست. یک چنین شاگرد مبارزی امام صادق داشته که احدی نداشته است.

هشام بن الحکم

شاگرد دیگر امام هشام بن الحکم است. هشام بن الحکم یک اعجوبه است و بر تمام متکلمین زمان خودش برتری داشته و بر همه آنها پیروز بوده است. (من اینها را به شهادت کتب اهل تسنن عرض می‌کنم). ابوالهذیل علاف یک متکلم ایرانی فوق العاده قوی است. شبلی نعمان در تاریخ علم کلام می‌نویسد احدی نمی‌توانست با ابوالهذیل مباحثه کند، و او از تنها کسی که می‌توانست با او مباحثه کند، نظام که او را از نوابغ

روزگار شمرده‌اند و نظریاتی داشته که امروز با نظریات جدید منطبق است مثلاً در باب رنگ و بو معتقد است که رنگ و بو از جسم مستقل است، یعنی رنگ و بو آن طور که خیال می‌کردند عرضی است برای جسم، عرضی برای جسم نیست، مخصوصاً در باب بوی معتقد است که بوی یک چیزی است که در فضا پخش می‌شود شاگرد هشام بوده (و نوشته‌اند که این رای را از هشام بن الحکم گرفت) و هشام بن الحکم خودش شاگردی از شاگردان امام صادق است.

حال شما از مجموع اینها به بینید چه زمینه‌ای از نظر فرهنگی برای امام صادق فراهم بود و امام استفاده کرد، زمینه‌ای که نه قبلش برای هیچ امامی فراهم بود و نه بعدش به آن اندازه فراهم شد. به مقدار کمی برای حضرت رضا فراهم بود. برای حضرت موسی بن جعفر که دوباره وضع خیلی بد شد و مسأله زندان و غیره پیش آمد. ائمه دیگر نیز همه به همان جوانی جوانمرگ می‌شدند، مسموم می‌شدند و از دنیا می‌رفتند. نمی‌گذاشتند اینها زنده بمانند و الا وضع محیط به گونه بود که تا حدی مساعد بود. ولی برای امام صادق هر دو جهت حاصل شد، هم عمر حضرت طولانی شد (در حدود هفتاد سال) و هم محیط و زمان مساعد بود.

حال آیا این امر چقدر ثابت می‌کند تفاوت زمان امام صادق را با زمان سیدالشهدا؟ یعنی چه زمینه‌هایی برای امام صادق فراهم بود که برای سیدالشهدا فراهم نبود؟ سیدالشهدا یا باید تا آخر عمر در خانه بنشینند آب و نانی بخورد و برای خدا عبادت کند و در واقع زندانی باشد، و یا کشته شود، ولی برای امام صادق این جور نبود که یا باید کشته شود و یا در حال انزوا باشد، بلکه اینطور بود که یا باید کشته شود و یا از شرایط مساعد محیط حداکثر بهره‌برداری را بکند. ما این مطلب را که ائمه بعد آمدند و ارزش قیام امام حسین را ثابت و روشن کردند درک نمی‌کنیم. اگر امام صادق نبود امام حسین نبود همچنانکه اگر امام حسین نبود امام صادق نبود، یعنی اگر امام صادق نبود ارزش نهضت امام حسین هم روشن و ثابت نمی‌شد. در عین حال امام صادق متعرض امر حکومت و خلافت نشد ولی همه می‌دانند که امام صادق با خلفا کنار هم نیامد، مبارزه مخفی می‌کرد، نوعی جنگ سرد در میان بود، معایب و مثالب و مظالم خلفا، همه به وسیله امام صادق در دنیا پخش شد، و لهذا

منصور تعبیر عجیبی درباره ایشان دارد^(۲۰). می‌گوید: «هذا الشجی معترض فی الحلق...» جعفر بن محمد مثل یک استخوان است در گلو من، نه می‌توانم بیرونش بیاورم و نه می‌توانم فرویش ببرم، نه می‌توانم یک مدرکی از او به دست آورم کلکش را بکنم و نه می‌توانم تحملش کنم، چون واقعا اطلاع دارم که این مکتب بی‌طرفی که او انتخاب کرده علیه ما است، زیرا کسانی که از این مکتب به وجود می‌آیند همه‌شان علیه ما هستند، ولی مدرکی هم از او به دست نمی‌آورم. آری، این تعبیر از منصور است: استخوان گیر کرده در گلو، نه می‌توانم بیرونش بیاورم و نه می‌توانم فرویش ببرم.

عوامل مؤثر در نشاط علمی زمان امام صادق (ع)

عرض کردیم در زمان امام صادق نشاط علمی فوق العاده‌ای پیدا شد و همان نشاط علمی منشاء شد که جنگ عقاید داغ گردید و برای هر مسلمان پاک نهادی لازم بود که در این جنگ عقاید به سود اسلام وارد شود و از اسلام دفاع کند. چه عواملی در این نشاط علمی تأثیر داشت؟ سه عامل مؤثر بود: عامل اول این بود که محیط آن روز اسلامی یک محیط صد در صد مذهبی بود و مردم تحت انگیزه‌های مذهبی بودند. تشویق‌های پیغمبر اکرم به علم، و تشویق‌ها و دعوت‌های قرآن به علم و تعلم، و تفکر و تعقل، عامل اساسی این نهضت و شور و نشاط بود. عامل دوم این بود که نژادهای مختلف وارد دنیای اسلام شده بودند که اینها سابقه فکری و علمی داشتند. عامل سوم که زمینه را مساعد می‌کرد جهان وطنی اسلامی بود، یعنی اینکه اسلام با وطنهای آب و خاک مبارزه کرده بود و وطن را وطن اسلامی تعبیر می‌کرد که هر جا اسلام هست آنجا وطن است و در نتیجه تعصبات نژادی تا حدود بسیار زیادی از میان رفته بود به طوری که نژادهای مختلف با یکدیگر همزیستی داشتند و احساس اخوت و برادری می‌کردند، مثلا شاگرد، خراسانی بود و استاد مصری، یا شاگرد مصری بود و استاد خراسانی. حوزه درس تشکیل داده می‌شد، آن که به عنوان استاد نشسته بود مثلا یک غلام بربری بود مثل «نافع» یا «عکرمه» غلام عبدالله بن عباس. یک غلام بربری می‌آمد می‌نشست، بعد می‌دید عراقی، سوری، حجازی، مصری، ایرانی و هندی پای درس او شرکت کرده‌اند. این یک عامل بسیار بزرگی بوده برای اینکه زمینه این جهش

و جنبش را فراهم کند.

و از این شاید بالاتر آن چیزی است که امروز اسمش را «تسامح و تساهل دینی» اصطلاح کرده‌اند و مقصود همزیستی با غیرمسلمانان است، مخصوصاً همزیستی با اهل کتاب، یعنی مسلمانان اهل کتاب را برای اینکه با آنها همزیستی کنند تحمل می‌کردند و این را برخلاف اصول دینی خودشان نمی‌دانستند. و در آن زمان اهل کتاب اهل علم بودند. اینها وارد جامعه اسلامی شدند و مسلمین مقدم اینها را گرامی‌شمردند و در همان عصر اول، معلومات اینها را از ایشان گرفتند، و در عصر دوم دیگر در راس جامعه علمی، خود مسلمین قرار گرفتند. تسامح و تساهل با اهل کتاب نیز یک عامل فوق العاده مهمی بوده است. البته خود این هم ریشه حدیثی دارد. ما احادیث زیادی در این زمینه داریم. حتی مرحوم مجلسی در بحار نقل می‌کند و در نهج البلاغه نیز هست که پیغمبر فرمود: «خذوا الحکمة و لو من مشرک» (حکمت یعنی سخن علمی صحیح) سخن علمی صحیح را فرا گیرید و لو از مشرک. این جمله معروف: «الحکمة ضالة المؤمن یاخذها اینما و جدها» مضمونش همین است. (در بعضی تعبیرها هست: و لو من یدک مشرک) یعنی حکمت - که قرآن می‌گوید: «یوتی الحکمة من یشاء و من یوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا» و به معنی سخن علمی محکم، پا برجا، صحیح، معتبر، و حرف درست است - گم شده مؤمن است. خیلی تعبیر عالی یی است: «گم شده».

اگر انسان چیزی داشته باشد که مال خودش باشد و آن را گم کرده باشد چگونه هر جا می‌رود دنبالش می‌گردد؟! اگر شما یک انگشتر قیمتی داشته باشید که مورد علاقه‌تان باشد و گم شده باشد، هر جا که احتمال می‌دهید می‌روید و تمام حواستان به این است که گوشه و کنار را نگاه کنید به بینید آیا می‌توانید گم شده‌تان را پیدا کنید. از بهترین و افتخارآمیزترین تعبیرات اسلامی یکی همین است: حکمت گمشده مؤمن است، هر جا که پیدایش کند می‌گیرد و لو از دست یک مشرک، یعنی تو اگر مالت را، گمشده‌ات را در دست یک مشرک ببینی آیا می‌گویی من کاری به آن ندارم، یا می‌گویی این مال من است؟

امیرالمؤمنین می‌فرماید: مؤمن علم را در دست مشرک عاریتی می‌بیند و خودش را مالک اصلی، و می‌گوید او شایسته آن نیست، آن که

شایسته آن است من هستم.

برخی مسأله تسامح و تساهل نسبت به اهل کتاب رابه حساب خلفا گذاشته‌اند که «سعه صدر خلفای‌اجاب می‌کرد که در دربار خلفامسلمان و مسیحی و یهودی و مجوسی و غیره با همدیگر بجوشند و ازیکدیگر استفاده کنند». ولی این سعه صدر خلفانبود، دستور خودپیغمبر بود. حتی جرجی زیدان این مسأله رابه حساب سعه صدر خلفامی‌گذارد. داستان سیدرضی را نقل می‌کند که سیدرضی - که مردی درردیف مراجع تقلید و مرد فوق‌العاده‌ای است و برادر سیدمرتضی است - وقتی که دانشمند معاصرش «ابواسحق صابی»^(۲۱) وفات یافت قصیده‌ای در مدح او گفت^(۲۲) :

ارایت من حملوا علی الاعواد ----- ارایت کیف خباضیا النادی
دیدي این کی بود که روی این چوبه‌های تابوت حملش
کردند؟! آیا فهمیدی که چراغ محفل ما خاموش شد؟! این یک کوه بود
که فرو ریخت...

برخی آمدند به او عیب گرفتند که آیا یک سید، اولاد پیغمبر، یک عالم بزرگ اسلامی، یک مرد کافر را اینطور مدح می‌کند؟! گفت: بله، «انمارثیت علمه» من علمش را مرثیه گفتم، مرد عالمی بود، من او را به خاطر علمش مرثیه گفتم (که در این زمان اگر کسی چنین کاری کند از شهر بیرونش می‌کنند). جرجی زیدان بعد از آنکه این داستان را نقل می‌کند گوید: به بینید سعه صدر را، یک سید اولاد پیغمبر مثل سیدرضی با اینهمه عظمت روحی و این مقام شامخ سیادت و علمی (یک کافر را چنین مدح می‌کند). بعد می‌گوید «همه اینها ریشه‌اش از دربار خلفا بود که اینها مردمانی واسع‌الصدر بودند». این به دربار خلفا مربوط نیست. سیدرضی شاگرد علی‌ابیطالب است که نهج‌البلاغه را جمع کرده. او از همه مردم به دستور جدش پیغمبر و علی‌بن‌ابیطالب آشنا تر است که می‌گوید حکمت و علم در هر جا که باشد محترم است.

اینها عواملی بود که این شور و نشاط علمی را به وجود آورد و قهرا این زمینه را برای امام صادق فراهم کرد.

پس در واقع بحث ما این شد که برای امام صادق اگر چه زمینه برای زعامت فراهم نشد و اگر فراهم می‌شد آن زمینه از همه زمینه‌ها

بهتر بود، ولی یک زمینه دیگری فراهم بود و حضرت از آن زمینه استفاده کرد به طوری که تحقیقا می توان گفت حرکت های علمی دنیای اسلام اعم از شیعه و سنی مربوط به امام صادق است. حوزه های شیعه که خیلی واضح است، حوزه های سنی هم مولود امام صادق است، به جهت اینکه راس و رئیس حوزه های سنی «جامع ازهر» است که از هزار سال پیش تشکیل شده و جامع ازهر را هم شیعیان فاطمی تشکیل دادند، و تمام حوزه های دیگر اهل تسنن منشعب از جامع ازهر است، و همه اینها مولود همین استفاده ای است که امام صادق از وضع زمان خودش کرده است. این مطلب لااقل به صورت یک مسأله مطرح است که آیا برای امام صادق بهتر بود این زمینه را از دست بدهد و برود بجنگد و در راه مبارزه با ظلم کشته شود؟ یا اینکه از این زمینه عالی استفاده کند؟ اسلام که تنها مبارزه با ظلم نیست، اسلام چیزهای دیگر هم هست.

بنابراین من این مطلب را فقط به عنوان یک زمینه و یک تفاوت عصر امام صادق با عصرهای دیگر عرض کردم که اگر امام صادق از این زمینه استفاده نمی کرد جای این سؤال بود که اگر ائمه حکومت و خلافت می خواستند مگر جز برای این می خواستند که اسلام را نشر دهند؟ چرا از این زمینه مساعد استفاده نکردند و باز خودشان رابه کشتن دادند؟ جوابش این است که در وقتی که زمینه، مساعد بود چنین نبود که زمینه مساعد را از دست بدهند. برای حضرت رضا هم یک فرصت مناسب همین بود که در مجلس مأمون راه یافت و از آن مجلس صدای خودش را بلند کرد. شاید حضرت رضا دو سال بیشتر نزد مأمون نبود، ولی آنچه که از حضرت رضا از همان دوره بودنش با مأمون نقل شده از بقیه مدت عمر حضرت نقل نشده است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

پرسش و پاسخ

سوال: آیا جابر بن حیان علم خود را از امام صادق آموخته است؟
جواب: عرض کردم که قسمتی از این مطلب از مجهولات تاریخ است و هنوز تاریخ نتوانسته آن را صد درصد روشن کند. آن مقدار که هست همین است که این درسها را از امام صادق آموخت. البته هستند افرادی که به او اعتماد ندارند و می گویند جابر بن حیان دوره اش اندکی

متاءخرتر از امام صادق است. آنها هم که می گویند متاءخرتر است می گویند اوشاگرد بعضی شاگردان امام صادق بوده است. ولی به هر حال آنهایی که نوشته اند و به این مسأله اعتماد دارند به همین عنوان نوشته اند که او این درسها را از امام صادق فرا گرفت. و عمده این است که این علوم قبل از او سابقه نداشته است، و این نشان می دهد که حضرت شاگردان مختلفی در قسمتهای مختلف داشته اند. همه افراد (یک ظرفیت روحی و فکری ندارند) چنانکه حضرت امیر به کمیل بن زیاد می فرمود: «ان ههنا لعلماء جما لو اصبحت له حملة» (۲۳)

علم فراوانی دارم، افسوس که آدم مستعدش را پیدا نمی کنم. و بعد فرمود: پیدا می کنم، یکی مستعد و باهوش است اما حقه باز و دنیا طلب، می خواهد دین را وسیله مادی قرار دهد، و یکی مقدس و متدین است ولی احمق است و استعداد علمی ندارد. یک آدمی که هم استعداد علمی داشته باشد و هم استعداد اخلاقی پیدا نکردم.

↑ فزیت

→ قبل